مفاوضات - تفسير آيهء بيست و دوم از فصل پانزدهم از رسالهء اوّل بولس بکورنتيان

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



### تفسير آيه بيست و دوم از فصل پانزدهم از رساله اوّل بولس به کورنتيان – مفاوضات - اثر حضرت عبدالبهاء – بر اساس نسخه طبع سنهء ١٩٠٨ م

سؤال

در اصحاح پانزدهم آيه بيست و دوم از رساله بولس به کورنتوس مرقوم که همچنانکه در آدم کلّ مرده شوند در مسيح کلّ زنده گردند ، مقصد ازين عبارت چه ؟

جواب

بدانکه در انسان دو طبيعت است طبيعت جسمانيّه و طبيعت روحانيّه طبيعت جسمانيّه موروث از آدم است و طبيعت روحانيّه موروث از حقيقت کلمة اللّه و آن روحانيّت حضرت مسيح است . طبيعت جسمانيّه از آدم تولّد يافته امّا طبيعت روحانيّه از فيض روح القدس متولّد شده . طبيعت جسمانيّه مصدر هر نقص است و طبيعت روحانيّه مصدر هر کمال . حضرت مسيح خود را فدا کرد تا خلق از نقايص طبيعت جسمانی خلاص شوند و بفضائل طبيعت روحانيّه متّصف گردند . اين طبيعت روحانيّه که از فيض حقيقت رحمانيّه تحقّق يافته جامع جميع کمالاتست و بنفخه روح القدس پيدا شده . اين طبيعت کمالات الهيّه است انوار است روحانيّاتست هدايتست علويّتست بلندی همّت است عدالت است محبّت است موهبت است مهربانی بجميع خلق است خيراتست حيات اندر حياتست اين طبيعت روحانيّه تجلّی از اشراقات شمس حقيقت است . مسيح مرکز روح القدس است و متولّد از روح القدس است و بروح القدس مبعوث شده است و سلاله روح القدس است يعنی حقيقت مسيحيّه از سلاله آدم نيست بلکه زاده روح القدس است . پس مقصد از آيه بيست و دوم اصحاح پانزدهم از رساله بولس باهل کورنتيان که ميگويد و چنانکه در آدم همه ميميرند در مسيح نيز همه زنده خواهند گشت اينست که بحسب اصطلاح آدم ابو البشر است يعنی آدم سبب حيات جسمانی نوع انسانی است ابوّت جسمانی دارد و نفس حيّ است ولی محيی نيست . و حضرت مسيح سبب حيات روحانی بشر است و من حيث الرّوح ابوّت روحانی دارد آدم نفس حيّ است مسيح روح محيی است . اين عالم جسمانی انسانرا قوای شهوانيست و از لوازم قوای شهوانی گناه است چونکه قوای شهوانی در تحت قانون عدل و حقّانيّت نيست جسم انسان اسير طبيعت است هر چه طبيعت حکم کند بمقتضای او حرکت نمايد . پس ثابت شد که خطا در عالم جسمانی موجود مثل غضب حسد جدال حرص طمع جهل غرض فساد تکبّر ظلم جميع اين صفات بهيميّه در خلقت انسانی موجود است انسانی که تربيت روحانی نديده حيوانست مثل اهالی افريقا حرکات و سکنات و اخلاق آنان شهوانی محض است و بمقتضای طبيعت حرکت نمايند بدرجه ای که همديگر را بدرند و بخورند . پس معلوم شد که عالم جسمانی انسانی عالم گناه است انسان در عالم جسمانی امتياز از حيوان ندارد هر گناهی از مقتضيات طبيعت است و اين مقتضای طبيعت که از خصائص جسمانيست بالنّسبه بحيوان گناه نيست ولی بالنّسبه بانسان گناهست . حيوان مصدر نقائص است مثل غضب شهوت حسد حرص تعدّی تعظّم يعنی جميع اخلاق مذمومه در طبيعت حيوانست امّا اين نسبت بحيوان گناه نيست امّا بالنّسبه بانسان گناه است . و حضرت آدم سبب حيات جسمانی انسانست امّا حقيقت مسيح يعنی کلمة اللّه سبب حيات روحانيست روح محيی است يعنی جميع نقايص که از مقتضای حيات جسمانی انسانست بتعليم و تربيت آن روح مجرّد بکمالات انسانی مبدّل گردد . پس حضرت مسيح روح محيی بود و سبب حيات روحانی کلّ حضرت آدم سبب حيات جسمانی بود و چون عالم جسمانی انسان عالم نقايص است و نقايص عين مماتست لهذا بولس نقايص جسمانيرا بموت تعبير نمود . امّا جمهور مسيحيّين بر آنند که حضرت آدم چون از شجره ممنوعه تناول نمود خطا و عصيان کرد و نکبت و شآمت اين عصيان مسلسل در سلاله آدم موروث و برقرار شد پس حضرت آدم سبب موت خلق گرديد . اين بيان بديهيّ البطلانست زيرا معنی اين بيان اين است که جميع خلق حتّی انبيا و رسل بدون قصور و گناه محض آنکه سلاله آدم بودند بدون سبب مقصّر و گناه کار گشتند و تا يوم قربانی مسيح در جحيم بعذاب اليم گرفتار بودند و اين از عدالت الهيّه بعيد است . اگر آدم گنه کار بود ، حضرت ابراهيم را چه گناه اسحق و يوسف را چه قصور موسی را چه خطا ؟ امّا حضرت مسيح که کلمة اللّه بود و خويش را فدا کرد اين دو معنی دارد معنی ظاهری و معنی حقيقی . معنی ظاهری اينست که چون حضرت مسيح را مقصد اين بود که بامری قيام نمايد که تربيت عالم انسانی و احيای بنی آدم و نورانيّت عموم خلق بود و از قيام بچنين امری عظيم که مخالف جميع اهل عالم و مقاومت جميع ملل و دولست البتّه خون در هدر است و البتّه مقتول و مصلوب گردد . لهذا حضرت مسيح در وقتی که اظهار امر فرمودند جان را فدا کردند و صليب را سرير دانستند و زخم را مرهم و زهر را شهد و شکر شمردند و بتعليم و تربيت ناس قيام فرمودند يعنی خود را فدا کردند تا روح حيات بخشند و بجسد فانی شدند تا ديگرانرا بروح زنده نمايند . امّا معنی ثانی فدا اينست که حضرت مسيح مانند حبّه بود اين حبّه صورت خويشرا فدا نمود تا شجره نشو و نما نمايد هر چند صورت حبّه متلاشی شد ولی حقيقت حبّه در کمال عظمت و لطافت بهيأت شجره ظاهر گشت . مقام مسيح کمال محض بود آن کمالات الهيّه مانند آفتاب اشراق بر جميع نفوس مؤمنه نمود و فيوضات انوار در حقائق نفوس ساطع و لامع گرديد اينست که ميفرمايد من نان نازل از آسمان هستم و هر کس از اين نان تناول نمايد نميرد يعنی هرکس ازين غذای الهی نصيب برد بحيات ابديّه رسد . اينست که هر کس از اين فيض نصيب بُرد و از اين کمالات اقتباس کرد حيات ابديّه يافت و از فيض قديم استفاضه نمود از ظلمات ضلالت رهائی يافت و بنور هدايت روشن گشت . صورت اين حبّه فدای شجره شد ولی کمالات حبّه بسبب اين فدا ظاهر و آشکار گرديد زيرا شجره و اغصان و اوراق و ازهار در حبّه مستور و پنهان بود و چون صورت حبّه فدا گشت کمالات او در کمال ظهور بصورت برگ و شکوفه و ثمر آشکار گرديد .